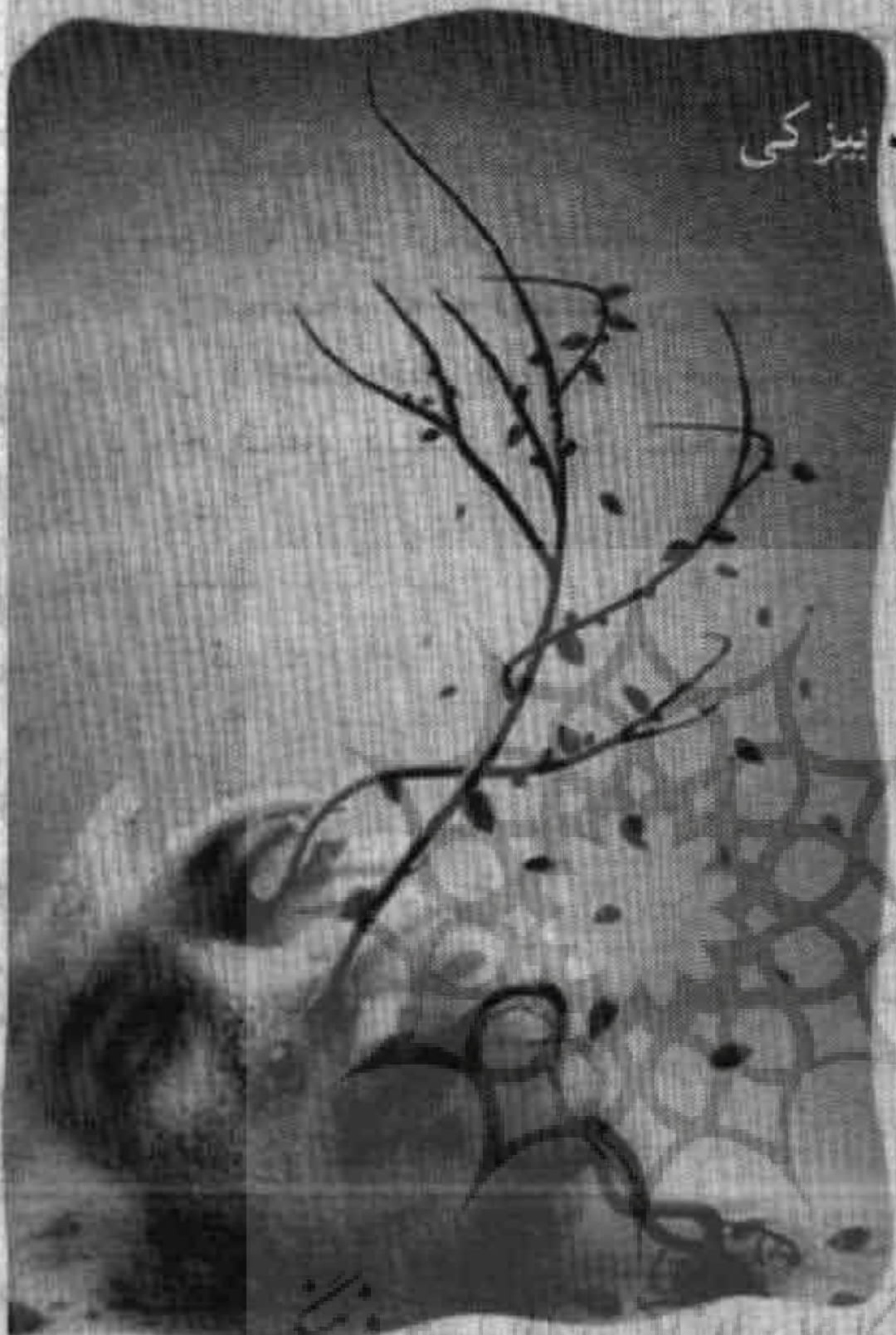


# جهان بیرون متنی

نژند بیزکی



حضور پیش فرض‌ها و  
پیش‌دانستگی‌ها پیش  
از مکتوب شدن یک  
ن در دستگاه کلان  
هستی، متشکل از  
شبکه‌های دال و مدلول  
متعددی است که  
ردیابی، شناسایی و  
دراک نهایی یک سوژه  
را برای اذهان شناسنده  
دشوار می‌سازد. برخی  
پروانشناسان مصدر  
«کاویدن» را پیشنهاد  
می‌کنند. خورخه لوئیس  
بورخس «جهل» بشریت را

القاء، سیالیت ذهن مولف و... به من  
مولف، اعمال می‌کنند - البته نباید  
صدایی‌های درون ذهنی را که در حقیقت  
تقابلی با یکدیگر مواجه می‌شوند، بده  
انگاشت.

یادآوری: ذهن شناسنده با عنوان مان  
مولف، حتی در شکل غریزی و گفتنی،  
توانمندی‌گزینش و انتخاب دارد.  
متن در بسیاری از نوشتارهای موجود هر

مطرح می‌کند تا بتواند عنصر شانس را  
تعریف نماید و ژاک دریدا، عنصر غیاب  
را در متافیزیک حضور پیش می‌کشد.  
از آنجا که هر یک از دال‌ها، مدلول‌ها  
و به طور اعم هر یک از نشانه‌ها حتی  
کوچک‌ترین و نادیده‌انگارترین عناصر،  
دوای هستی (هستن) و در نتیجه قدرت  
هستند، در زمان مکتوب شدن یک متن،  
قدرت خود را از طریق علم‌های تداعی،

مکانیزمی که در پیش بگیرد، به پیش فرض‌ها و پیش دانستگی‌های گفتمان‌های جغرافی، تاریخ، مدنیت، شخصیت و یا... که در ادبیات کلاسیک به صنعت تلمیح شناخته شده است - به این علت که متن در درون خویش توسط سطرهایش، تشکیل شبکه یا شبکه‌هایی دال و مدلولی می‌دهد، عناصر کاویدن جهالت، حضور، غیاب و دیالیتک را فعال می‌سازد و در اصطلاحی گوارشی، تلمیح را هضم می‌کند - تلمیح در متن‌های موجود نتوانسته است حضوری عمودی - قائم در متن بیابد. به عبارتی دیگر تلمیحات در زمان و مکان حضوری خود در متن نتوانسته‌اند متن را درون متن - به دلیل متحول نساختن خویش - متحول سازند و تنها به اعمال قدرت خویش، در و از بیرون از متن به متن می‌پردازند.

مؤلفانی که این گونه ارجاعات بیرون متنی را وارد متن می‌کنند، در پیش روی سطرها، ایجاد پیرنگ‌ها و لایه‌های متعدد از همین قدرت‌های بیرون از متن آن‌هم به شکل دست‌نخورده، استفاده می‌کنند.

کشف و دریافت‌های مشترک که به تعریف برهه این هماتی می‌انجامد. به قول والتر بنیامین در جایی که همه یک جور فکر می‌کنند، در واقع هیچ کس فکر نمی‌کند. در یک ساختار تاویلی می‌توان افزود: در جایی که همه یک جور ارجاع می‌کنند، تنها ارجاع است که فکر می‌کند. چنین متنی از مؤلفه خلاقیت تهی می‌گردد و خلق کردن در متن تعریف نمی‌شود.

قائم به خویش گشتن یک متن ارجاعی و یا

متنی که از ارجاع بهره می‌برد، در خوانش منحصر به فرد - البته جهان و دانایی جمعی از حداقل دانایی مکفی، برخوردار شده است. تا هر خوانش حتی منحصر به فردترین، ادراک پذیر گردد مگر این که ذهن تنبل مخاطب نوعی بخواهد آن را نپذیرد و هیچ کوششی از خود نشان ندهد - که خاستگاه چنین خوانش‌های منحصر به فرد در خلاق بودن ذهن شناسنده - مولف صورت می‌پذیرد.

ممکن است در صورت مساله در ذهن خواننده محترم، تئوری «مرگ مولف» متبادر گردد، در این صورت لازم به ذکر است مرگ مولف در حوزه تاویل تعریف می‌شود.

در تکوین قائم به خویش گشتن متن ارجاعی، ممکن است برخی مؤلفان خلاقیت را به دلیل دیپلماسی پنهانی و هشپاری‌های غریزی و گفتمانی که در ارجاعات بیرون متنی وجود دارد بخواهند با شناساندن مولفه‌ها و نشانه‌های ارجاع بیرون متنی به حوزه هرمنوتیکی وارد شوند و تاویل‌های متعددی را تبیین کنند. در این صورت اگر سوژه بیرونی - ارجاعی دچار تحولات طبیعی و حدس ناپذیری گردد، خوانش جویندگان چاپلینی تاویل چگرنه خواهد شد؟

به عنوان مثال فردی که قانون را به عنوان گفتمان و ارجاع، تمام و کامل رعایت می‌کند در واقع از هشپاری‌ها، راهبرد و خلاقیت‌های از پیش تبیین شده و یا پیش تبیین شونده قانون بهره می‌برد

چنین مرحله‌ای نمی‌توان از او به عنوان فردی خلاق یاد کرد.

در بهترین حالت ممکن که انتخاب فرمان شناسانه یک ارجاع می‌باشد، آیا متن ارجاعی، دچار زمان مصرف... و اعتبارش در زمانی قریب الوقوع منقضی نخواهد شد؟ ترفند دیگر به کار بستن ژانرهای متعدد به عنوان سطوح ژانریک در یک متن ارجاعی است. به عبارت دیگر میزان حجم و تعدد صداها و لحن‌های ژانریک در یک متن، حجم و نوسان‌هایی ایجاد می‌کند که سطحی‌نگری در ارجاع‌پردازی را در هر متنی پنهان و نامرئی می‌سازد. به قول ژان بودریار عنصر فریبندگی را به صورت چرخشی تکثیر می‌کنند. چه بسا جایگاهی رفیع در ادبیات هر ملت به دست می‌آورند و به قول نیچه، بت‌واره می‌شوند. به نظر می‌رسد نوعی هماهنگی اجباری، بین بیرون و متن وجود دارد که اختلال دیداری و شنیداری به وجود آورده است. البته نه به معنای جنون و توهم کارساز و سرنوشت‌سازی که متن را به عنوان فرآیند و برآیندی شونده می‌نمایاند، بلکه در ایجاب تعهدهای از پیش تعیین شده‌ای است که به دلیل جذب مخاطبین اکثریت، پدید آمده‌اند.

پرسش: چگونه می‌توان شهرت را از

تعریف کلاسیک شده خارج کرد؟ مثل معروف جهان به مثابه دیگ در هم جوش، در اقدامات معاصر، براساس مکانیزم‌های منحصر به فرد نشده حرکتی خودشناسنده در متن نگشته‌اند، و در صورت وقوع این رخداد هم براساس تجربه‌ای تاریخی، هنگامی که در یک فرم، قالب و یا یک سبک، قانین اساسی آن دریافت... و نوشته می‌شود تا آنجا که پذیرفتگی جمعی بیابد، مرگش فرا رسیده است. به عنوان مثال اخوان ثالث در بدایع و بدعت‌های نیما به صورت کلاسه شده، اسلوب وزن نیمایی را تدوین کرد. وزن نیمایی به پایان خود رسید. مگر این که در تئوری بینامتنیت به ادبیات تکاملی بیندیشیم. در این صورت ارجاعات در بینامتنیت در حرکتی تکاملی، ارتقادهنده کنش و واکنش‌وار باز تولید خواهند شد که در جوامع سنتی در یک سلسله مناسبات پدر فرزندی، نمی‌توانند استقلال خویش را اعلام دارند. این پیشین سالاری متنی، افسانه رستم و سهراب را تداعی می‌کند. ایک در امتداد ساختار تاویلی این افسانه، مولف نقش پدر... و متن، نوستالژیای فرزند بودن را به عهده می‌گیرد.

متن در گفتمان زبانی و ناخودآگاهی مولف، چگونه از سرنوشت محتوم فرزند بودن رهایی می‌یابد؟